

غزل شماره ۲۹۴

دروغای عشق تو مشهورِ خوابانم چو شمع
شب نشینِ کویِ سربازان و زندانم چو شمع

روز و شب خوابم نمی آید به چشمِ غم پرست
بس که در بیماریِ بحر تو گریانم چو شمع

رشته صبرم به مقراضِ غمت بریده شد
بمچنان در آتشِ مهر تو سوزانم چو شمع

گر کُستِ اشکِ گلگونم نودیِ گرم رو
کی شدی روشن به کیتی رازِ پنهانم چو شمع؟

در میانِ آب و آتش، همچنان سرگرمِ توست
این دلِ زارِ نزارِ اشکِ بارانم چو شمع

در شبِ بجران، مرا پروانه و صلی فرست
ورنه از دَدَتِ جهانی را بسوزانم چو شمع

بی جمالِ عالمِ آرایِ تو روزم چون شب است
با کمالِ عشقِ تو در عینِ نقصانم چو شمع

کوهِ صبرم نرم شد چون موم در دستِ غمت
تا در آب و آتشِ عشقت کدازانم چو شمع

همچو صبحم یک نفس باقیست با دیدارِ تو
چهره بنام دلبر انا جان برافشانم چو شمع

سرفرازم کن شبی از وصلِ خود ای نازنین
تا مُمُور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع

آتشِ مهر تو را حافظِ عجب در سر گرفت
آتشِ دل، کی به آبِ دیده بشانم چو شمع

تفسیر فال

صبر و طاقت خود را به‌راستی از دست داده‌اید و در این وضعیت، تنها با اشک‌هایتان دل خویش را التیام می‌بخشید. اما باید بدانید که ناامیدی هیچ کمکی به شما نخواهد کرد و در این مسیر تیره و تار، هیچ گامی به سوی پیشرفت نخواهد برداشت. تا زمانی که به وصال موردنظر نرسید، چالش‌ها و موانع مختلفی بر سر راهتان قرار خواهد داشت؛ اما یقین داشته باشید که در نهایت به مراد و خواسته‌های قلبی خود خواهید رسید. کسانی که تاکنون شما را مسخره کرده‌اند، سرانجام با اعتباری سست مواجه خواهند شد و خوار خواهند گردید. پس سرتان را بالا نگه‌دارید و چراغ دل‌تان را با یاد خداوند روشن کنید؛ چراکه وصال آنچه جستجو می‌کنید، بسیار نزدیک است. امیدتان را از دست ندهید و بگذارید ایمان شما در این لحظات سخت، قوت قلبتان باشد.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)